

از زبان ماریو بارگاس یوسا

# داه و رسم نویسنده شدن

Mario Vargas Llosa

ترجمه مجید مهندي حقيقي

## نامه‌هایی به یک نویسنده جوان (۳)

ماریو بارگاس یوسا در تکمیل نامه دوم نویسنده به خواننده و مخاطب خویش می‌نویسد

نوشته خواندنی در معنای خاص کلمه بگنجانند و ارائه دهد و به عبارت بهتر او توانسته تا «ادبیات» بیافریند و لذا هم اوست مسئول غایی تمام فرایند داستان و متن خویش و تلخ و شیرین و پست و بلند اثر، همه از اوست. بنده که اینک این‌ها را می‌نویسم، این چنین می‌اندیشم و می‌دانم بسیار خاضعانه به این قضایا پرداخته و می‌پردازم. پس تو ای نویسنده جوان و تازه‌کار، میان حال باشی یا نابغه در نوشتن، من تو را در همین جدول اندازه‌گیری‌هایم به مشاهده و مقایسه می‌نشینم.

جناب و به راستی چرا همیشه برخی وقایع و حوادث زندگی یک نویسنده می‌شود دستمایه اصلی بهترین آفرینش‌های او؟!... ولی در خیلی از رویدادها و لحظات حتی مهم زندگی‌اش، اصلاً هیچ نشانی از آفرینندگی نمی‌یابیم و هیچ‌گونه منبع الهامی نیست؟!... درست نمی‌دانم جواب این سؤال خود را چگونه باید بدهم. ولی یک گمان دارم و این‌که چهره‌ها، رخدادها، درگیری‌ها و لحظات مختلف در زندگی یک نویسنده که وی را به ایجاد اثر و یک آفرینش داستانی و یا ادبی وامی‌دارد، همانی است که با جریان زندگی واقعی، در تزامن و تضاد است، همان‌طور که در نامه قبلی‌ام برای ت نوشتنم ریشه اصلی قریحه یک نویسنده همین

سلام... والقصه:

پس رسیدیم به آن‌جا که به هر تقدیر هر اثر ادبی و خلاقانه بایستی از خالق خود برهد و در این رهایی و تنجید است که فی‌نفسه، اثر جلوه می‌کند و هر کار آفرینشی متشکل است از تبدیل و استحاله ذهنیات نویسنده و خالق خود، به صورت یک دنیای ملموس و سراسر عینیات، که در کالبد و پیرایه کلمات و در یک کلام: در پیکره‌یی به نام داستان تجلی می‌یابد. شکل همانی است که به خالق اثر این امکان را می‌دهد تا در کل دستمایه خویش آن‌چه در تخیل‌اش می‌گذرد را به صورت یک «هسته» و پیکره و چارچوب مجسم در آورد و در این زمینه است که اگر نویسنده به نفس داستان خویش واقع و محیط و مسلط باشد، که بنده معتقدم این امر معمولاً تردیدهایی را هم در بردارد، وی به راستی از آزادی عمل و نگارش خود بهره‌جسته و خود را مسئول حاصل عملکرد نگارش خودش می‌داند و می‌شناسد.

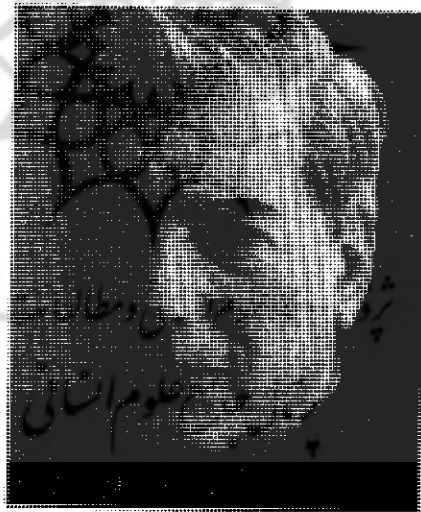
اگر آن‌چه خواننده در بین سطور متن می‌خواند هر آن‌چه که نویسنده می‌خواسته و شاید تصور می‌کرد که می‌خواسته خلق کند، اما نباشد، به هر تقدیر وی توانسته لایق آن اثر و در نهایت چارچوب یک

بود به آن چه در حول و حوش وی به واقع می‌گذشت. همین طغیان و حس باغی‌گری او را به راحتی در بین تخیلات ملبس به پیرایه کلام می‌توان دید. او زندگی را آن‌گونه که می‌خواهد به تصویر در می‌آورد و در برابر زندگی واقعی برمی‌افزاید و این برناپییر دوگانه و همراه با مجموعه‌یی تضاد به زعم خواننده بسیار خوش می‌آید. در واقع نوعی واقع‌گرایی هم در بیان او هست. تمامی مردها به زعم او، به پروپای زن‌ها بیشترین توجه را دارند، به عبارتی او را در قالب کفش و ساق پا و جوراب ارزیابی می‌کنند و این علاقت نهفته و عمیق شهوانی را به تصویر کلام می‌کشد. تمایلات و رویاها، شکست‌ها و خشم‌ها و... در تمنای ادبی نویسنده به خواننده اثر منعکس می‌گردد و او به عنوان یک بیوگرافی نویس، به واقع چند وجه زندگی را به تصویر در می‌آورد. البته در تمامی آفرینندگان آثار تخیلی و این پرداختن به جزئیات آدم‌ها، کمی غیرارادی و ناخودآگاه است. گرچه به خوبی هم رویت نمی‌شود و تعمقی هم روی آن صورت نمی‌گیرد و اصولاً نویسندگانی چون وی همیشه تمنایی به جز آن چه در پیرامونشان دارند، در سر دارند. وی و امثال وی نویسندگانی هستند که مایلند به داوری و قضاوت بنشینند و عدل را به حکمیت بطلبند. شاید قصد این‌ها نوعی ارضای تمایلات خود آزاری خویشتن خویش هم باشد.

آن‌ها ماجراجو و ماجراخویند. هم در طلب هیجان و آن چه نیست هستند و هم عادت کرده‌اند که این چنین باشند. لاف‌زن‌های پنهان و آرمانی خود را به پیرایه کلام متشبت می‌کنند تا با ایده‌آل‌های خود نهانی، حشر و نشر کنند. آن‌ها دنیای اطراف خود را چون نمی‌پسندند، به ایجاد دنیایی مغایر اما دلخواه خود مبادرت و همت می‌ورزند و سپس بر تاروپود این جهان آفریده خویش در برابر دار دنیا قرش گل ترنج خود را می‌بافند. حال دوست من، شاید این لحظه بهترین موقع برای یادآوری یک خطر بالقوه پهنه ادبیات و ادبی‌نویسی باشد. یادآوری این نکته که:

خودت باش، آن طور که هستی. چرا که تخیل به هر حال یک تحمیل است و یک واقعیت که «نیست» و تو می‌خواهی که «باشد».

تمامی قصه‌ها نیز به واقع مجموعه‌یی از تخیل و دروغ بیش نیستند که در جهان حقایق و واقعیات این گونه وانمود می‌کنند که دروغ نیست و حقیقت دارد. و لذا قدرت نویسنده در خلق فضایی واقعی پیرامون یک عنصر غیرواقعی است که به تخیل، لباس واقعیت می‌پوشاند و آن چه «نیست» را آن قدر خوب و زنده «هست» می‌کند که خواننده آن را بیشتر از دوروبر خود می‌پذیرد و اصلاً ترجیح می‌دهد زندگی آن طور باشد که باید باشد نه این طور که به واقع هست. □



یک نکته جالب از قصه خودنگارانه یا اتوبیوگرافیک وی در این جاست که مردهای قصه او نه به خاطر زیبایی معنوی زن‌های قصه، شیفته آن‌ها می‌شوند، بلکه به خاطر نوع آرایش و پیرایش ایشان، خوش‌تراشی اندام آن‌ها، نوع جوراب و کفش این زن‌ها یعنی آن چه نیمه پایینی پیکر زن را می‌پوشاند، به آن دل می‌بازند و به ظرافت زنانه‌شان هوش از سر به در می‌کنند. وی مردی برون‌گرا بود و این حس مشخص پیرامون نگرانی او با حس و حال برون‌گرایانه به خوبی پیوند دارد و در قالب کلمات به رخ خواننده کشیده می‌شود. او یک استثناء بود در عین اسارت در خلیج چارچوب قواعد و یک تخیلی

اهمخوانی لحظات زندگی وی با کلیت زندگی جاری است و به واقع تعقلی است پنهان و تعقلی است نهان در رزون وی که او را به برخورد با جریان زندگی وامی‌دارد، لُرچه عملکرد وی به عنوان یک هم‌اورد رفتاری، مادین و غیرواقعی است و پر است از تخیل و افسوس از آیت آن چه «کاش می‌شده» یا «کاش می‌توانستم». از بین خیل نمونه‌هایی که قادرم در این ارتباط یادآور شوم به خصوص درباره یک نویسنده کم سن‌وسال و تازه‌کار نمونه یک نویسنده قرن هجده فرانسه کریستف دولایقتون است که وی را نه به خاطر استعداد خارق‌العاده‌اش بلکه به جهت رنگ‌بندی و ترکیب‌بندی‌هایش به عنوان یک نویسنده شورشی در زندگی واقعی برمی‌گزینم.

او نوشت خلاف آن چه جاری بود نوشتن و سرآئید و رای آن چه می‌سراییدند در روزگار وی. در بین داستان‌های بلند وی مشهورترین اثر وی که یک خودنگاری طولانی است به نام موسیونیکولا، فرانسه قرن هجدهم در فضای روستایی و شهری با تحلیلی جامعه‌شناسانه به تصویر و تحریر در می‌آید، به گونه‌یی مشاهده‌گر و تحلیل‌گر و تصویرگر، بر شرح و تصویر جزئیات دنیای پیرامون خود، به خصوص پیکره‌های انسانی، چارچوب‌های سنتی و جریان‌ات روزمره. کارهای معمول زندگی آن دوران و جشن‌ها و عزاه‌ها و دوستی‌ها. درگیری‌ها و باورها و انکارها... همین حس مشاهده و تشریح عالی و بدیع باعث می‌شود تا کتاب‌هایش به عنوان گنجینه‌یی واقعی برای محققین و اهل مطالعه به کار آید و همه نوع اهل کنکاش از انسان‌شناس تا تاریخ‌نگار، به کتاب‌هایش تمسک جسته، هم اهل مطالعه علوم نژاد و تبارانسانی هم کارشناس جامعه‌شناختی. و ذهنیت پراشوب و روح پرتلاطم دولایقتون چنان تصویر روشن و گویا و پرنکته‌یی از پیرامون روزگار خویش به خواننده ارائه می‌دهد که در عین مستند بودن شواهد و رویدادها، خواننده به راحتی می‌تواند به این نکته دست یابد که چه تخیلی و جسمی در ذهن آفریننده‌اش گذشته یعنی در عین حال که تصویری شفاف از جهان دوروبر خویش و از آن دوران ارائه می‌دهد، در عین حال آن قدر با تصاویر و لحظات زندگی نسل خویش خوب به بازی و دادوستد کلامی می‌پردازد که تو گویی او در تمام لحظات و در تمام صحنه‌ها با تمام آدم‌های قصه خویش حضور داشته و بعد تو می‌پرسی مگر می‌شود یک آدم در تمامی اماکن و اوقات حضور داشته باشد و جداً چه ذهن موشکاف و دقیقی داشته این کریستف خان دولایقتون، که تمامی گوپه‌ها و واگوپه‌های قهرمانان قصه‌اش را بر خواننده بازگو کرده، یعنی در همه آن مکالمات و مکاشفات حضور پر رنگ خود را به خواننده گوشزد می‌کند. مثلاً